



سرمقاله

پایان توهم چتر آمریکایی امنیت

نامیدی کشورهای عربی
از کارآمدی اتکای نظامی به آمریکا

بود. اگر ایران نمی‌توانست در برابر تجاوز آمریکا و اسرائیل ایستادگی کند و هزینه‌ای واقعی به مهاجمان تحمیل کند، سخن گفتن از امنیت بومی همچنان در حد یک ایده باقی می‌ماند. آنچه این ایده را به یک گزینه عملی تبدیل کرد، مشاهده عینی قدرت ایران در تغییر معادلات جنگ و تحمیل هزینه به قدرت‌های بزرگ بود. اکنون کشورهای عربی با یک انتخاب مهم روبه‌رو هستند؛ ادامه اتکا به قدرتی که در لحظه بحران قادر به تأمین امنیت آنها نیست، یا حرکت به سوی ترتیباتی که خودشان در ساختن آن نقش اصلی دارند. اگر این روند ادامه پیدا کند، مسئله فقط کاهش نقش آمریکا نخواهد بود؛ بلکه پایان انحصار واشنگتن بر تعریف امنیت خلیج فارس خواهد بود.

درس جنگ چهار روزه روشن است: امنیتی که دیگری برای شما می‌سازد، تا زمانی پابرجاست که منافع او اقتضا کند؛ اما امنیتی که خودتان می‌سازید، بخشی از قدرت و استقلال شماست. و شاید مهم‌تر از همه اینکه حرکت کشورهای منطقه به سمت امنیت بومی، خود نشانه‌ای است از اینکه دوران حضور آمریکا به عنوان ضامن امنیت خلیج فارس روبه پایان است. اگر کشورهای منطقه بتوانند مسئولیت امنیت خود را بر عهده بگیرند، حضور نظامی قدرتی بیرونی که خود بخشی از تنش‌های منطقه است، به تدریج از یک ضرورت راهبردی به یک عنصر زائد در معادلات جدید خلیج فارس تبدیل خواهد شد.

از تعرض رژیم‌های مثل اسرائیل در امان نیست. علاوه بر این، رژیم صهیونیستی نشان داده است که برنامه‌های اشغال‌گرانه‌ای برای منطقه دارد و همین باعث هراس بیشتر کشورهای عربی ناتوان از دفاع شده است.

در چنین شرایطی، گرایش به پیمان‌های دفاعی منطقه‌ای را باید واکنشی به همین خلأ امنیتی دانست. توافق مکه و تلاش برای ایجاد ترتیبات جدید منطقه‌ای نشان می‌دهد کشورهای منطقه به دنبال متنوع کردن گزینه‌های امنیتی خود هستند. این روند نشان‌دهنده تغییر یک محاسبه مهم است: امنیت دیگر نمی‌تواند به یک قدرت خارجی سپرده شود.

عامل مهم دیگر، تغییر توازن قوا در نتیجه جنگ چهار روزه است. این جنگ نشان داد ایران نه تنها توانست در برابر آمریکا و رژیم صهیونیستی مقاومت کند، بلکه قادر بود هزینه‌های قابل توجهی به آنها و به زیرساخت‌های نظامی آمریکا در منطقه تحمیل کند. همین واقعیت محاسبات کشورهای عربی را تغییر می‌دهد؛ زیرا وقتی توازن قوا در منطقه به نفع ایران تغییر کرده، ادامه اتکا به یک قدرت خارجی برای مهار ایران، بیش از گذشته با تردید مواجه می‌شود. از این زاویه، مهم‌ترین دستاورد راهبردی جنگ برای ایران فقط توانایی هدف قرار دادن پایگاه‌های آمریکا نبود؛ مسئله مهم‌تر، تغییر محاسبه کشورهای منطقه درباره مفهوم امنیت

در صورت وقوع جنگ، خاک کشورهای میزبان از پیامدهای آن در امان بماند. در واقع، جنگ چهل روزه یک تناقض بزرگ را آشکار کرد: همان حضوری که قرار بود امنیت وارد کند، می‌تواند خود به یکی از عوامل ناامنی تبدیل شود.

اینجاست که مفهوم «امنیت عاریه‌ای» معنا پیدا می‌کند؛ امنیتی که به جای تولید شدن در داخل منطقه، از بیرون وارد می‌شود و تا زمانی اعتبار دارد که قدرت خارجی هم اراده و هم توان پرداخت هزینه آن را داشته باشد. چنین امنیتی، هرچقدر هم تجهیزات نظامی در اختیار داشته باشد، یک ضعف بنیادین دارد: تصمیم‌نهایی درباره آن در پایتخت کشوری دیگر گرفته می‌شود.

اما مسئله فقط ناتوانی آمریکا نیست. کشورهای جنوب خلیج فارس اکنون با مجموعه‌ای از نگرانی‌های امنیتی مواجه‌اند که آنها را به سمت متنوع کردن شرکای دفاعی و ایجاد ترتیبات منطقه‌ای سوق می‌دهد. نخست، تجربه جنگ چهل روزه و ناتوانی آمریکا در جلوگیری از حمله به اهداف و پایگاه‌های خود در منطقه، این تصور را تضعیف کرد که واشنگتن می‌تواند امنیت آنها را به طور کامل تضمین کند.

دوم، نگرانی از رفتار رژیم صهیونیستی نیز به این معادله اضافه شده است. حمله اسرائیل به قطر نشان داد حتی کشوری که با آمریکا روابط نزدیک دارد و از حمایت امنیتی واشنگتن برخوردار است،

در طول چند دهه گذشته، منطقه خلیج فارس بر اساس یک معادله ساده اداره شده است: کشورهای عربی امنیت می‌خواستند و آمریکا چتر امنیتی خود را به بهایی بسیار سنگین بالای سر آنها باز می‌کرد. پایگاه‌های نظامی، ناوهای جنگی، قراردادهای تسلیحاتی و پیمان‌های دفاعی، اجزای همین معادله بودند. در این نظم، آمریکا قدرتی بود که قرار بود تهدیدها را بیرون از مرزهای متحدانش نگه دارد و مانع از بهرم خوردن امنیت آنها شود. اما جنگ چهل روزه این معادله را با یک آزمون جدی مواجه کرد: اگر امنیت کشورهای منطقه به حضور یک قدرت خارجی وابسته باشد، وقتی همان قدرت وارد جنگ شود و ناامنی ایجاد کند، آیا این کشورها واقعاً امن‌تر خواهند بود؟

پاسخ را می‌توان در اتفاقات این جنگ دید. ایران با هدف قرار دادن پایگاه‌ها و تأسیسات نظامی آمریکا در کشورهای عربی منطقه نشان داد که پایگاه آمریکایی نه تنها سپر امنیتی کشور میزبان نیست، بلکه می‌تواند درست برعکس عمل کند؛ یعنی حضور قدرت خارجی، کشور میزبان را به بخشی از میدان درگیری تبدیل کند.

این شاید مهم‌ترین پیام راهبردی جنگ برای کشورهای عربی باشد. آمریکا می‌تواند از متحدان خود حمایت نظامی کند، سامانه‌های دفاعی بفروشد، جنگنده مستقر کند و نیرو و تجهیزات به منطقه بفرستد، اما نمی‌تواند تضمین کند که

با حکم رهبر معظم انقلاب

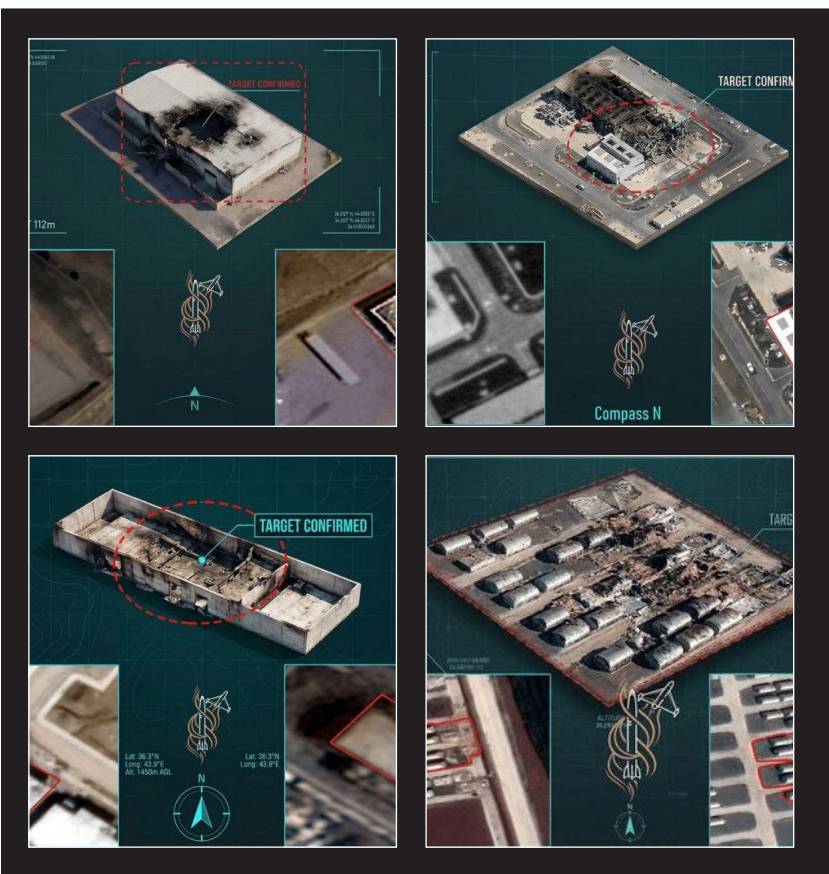
محسن رضایی نماینده رهبری در شعام و ذوالقدر مشاور سیاسی رهبری شدند

حضرت آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی در حکمی آقای دکتر محسن رضایی را به عنوان نماینده خود در شورای عالی امنیت ملی منصوب کردند. در متن این حکم آمده است: «برادر گرامی جناب آقای دکتر محسن رضایی، باتوجه به تجارب ارزشمندتان بدین وسیله جناب عالی را که از پیشگامان دوری پرافتخار هشت سال دفاع مقدس هستید، به عنوان نماینده خود در شورای عالی امنیت ملی منصوب می‌کنم. امیدوارم در انجام این مسئولیت مهم، کمال موفقیت را کسب نمایید. ضمناً از تلاش شبانه‌روزی برادر عزیز جناب آقای دکتر محمدباقر ذوالقدر تشکر می‌شود. این شاء الله تحت توجّهات سرورمان حضرت بقیة الله الاعظم ﷺ همواره سربازی مجاهد برای ملت سرافراز ایران باشید.» رهبر معظم انقلاب همچنین در حکمی آقای دکتر ذوالقدر را به عنوان مشاور سیاسی خود منصوب کردند. متن حکم چنین است: «برادر گرامی جناب آقای دکتر محمدباقر ذوالقدر، باتوجه به تجارب ارزشمندتان بدین وسیله جناب عالی را به عنوان مشاور سیاسی خود منصوب می‌کنم. امیدوارم در انجام این مسئولیت و در پیشبرد آرمان‌های انقلاب اسلامی، تحت توجّهات سرورمان حضرت بقیة الله الاعظم ﷺ موفق و موید باشید.» این دو انتصاب، ضمن جابه‌جایی مسئولیت نمایندگی رهبر انقلاب در شورای عالی امنیت ملی، جایگاه جدیدی را برای دکتر ذوالقدر در حوزه مشاوره سیاسی تعریف می‌کند.

قاب

تصاویر تازه منتشر شده از خسارات حملات موشکی ایران به پایگاه‌های آمریکا

تصاویر تازه منتشرشده، خسارات وارده شده در اثر حملات موشکی ایران در جنگ تحمیلی سوم به منافع اقتصادی و برخی مراکز نظامی آمریکا در غرب آسیا را نشان می‌دهد؛ از انهدام واحد فشرده‌سازی گاز پالایشگاه جیشان در امارات تا آسیب به محل‌های اسکان نیروهای آمریکایی در پایگاه حسکه سوریه و شمال اربیل عراق.



اعتراف

توهمی که فروپاشید

جنگ چهل روزه ایران و آمریکا آزمونی برای یک تصور قدیمی بود: اینکه برتری مطلق نظامی می‌تواند اراده سیاسی یک کشور را در کوتاه‌ترین زمان به طرف مقابل تحمیل کند. فارن افزر در تحلیلی درباره جنگ ایران و آمریکای نویسد که در آستانه آغاز عملیات علیه ایران، پنتاگون به این باور رسیده بود که «قدرت محض» می‌تواند پیروزی سریع برای آمریکا به ارمغان بیاورد. این نثریه معتقد است واشنگتن با افتادن در دام «مغالطه جنگ کوتاه»، اکنون خود را در موقعیتی دشوار قرار داده است؛ موقعیتی که حاصل محاسبات و تصمیم‌های خودش است. این ارزیابی در واقع اعترافی مهم درباره یکی از خطاهای محاسباتی آمریکا در جنگ اخیر است. مسئله این نبود که پنتاگون توانایی وارد کردن ضربات به ایران را نداشت؛ خطا از جایی آغاز شد که واشنگتن میان توانایی تخریب و توانایی پیروزی راهبردی تفاوتی قائل نشد. در این جنگ، راهبرد تهران بر حفظ توان پاسخ، فرسایش هزینه‌های طرف مقابل و گسترش میدان فشار استوار بود. حمله به پایگاه‌های آمریکا در منطقه و عملیاتی کردن مدیریت راهبردی بر تنگه هرمز و بالا رفتن قیمت انرژی نشان داد که حتی قدرتی با برتری نظامی نیز نمی‌تواند بدون پرداخت هزینه، جنگ را مطابق برنامه خود مدیریت کند. شاید مهم‌ترین درس جنگ همین باشد: قدرت نظامی زمانی به پیروزی تبدیل می‌شود که بتواند به نتیجه سیاسی مطلوب منجر شود. آمریکا توانست ضرباتی بزند، اما مسئله اصلی این است که آیا توانست ایران را وادار به پذیرش اراده خود کند؟ اکنون کمتر کسی در غرب وجود دارد که بر شکست راهبردی آمریکا در تجاوز به ایران تأکید نکند.